## جلسه 35

**یک‌شنبه - 01/10/۹8**

**أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.**

بحث در علامات حقیقت بود. اولین علامت تبادر بود. که البته می‌‌دانید مراد از تبادر تبادر بدوی و انسباق بدوی یک معنا به ذهن نیست. الان ممکن است بگویند لحم تبادر بدوی بکند به ذهن ما گوشت قرمز، و لکن این مستقر نیست، یزول بادنی تامل. مراد از تبادر تبادر مستقر است.

در بحوث فرمودند: "تبادر چون معلول قرن أکید بین لفظ و معناست در ذهن، کسانی می‌‌توانند تبادر را علامت حقیقت بدانند که وضع را قرن أکید می‌‌دانند بین لفظ و معنا اما کسانی که وضع را اعتبار می‌‌دانند، ‌اعتبار اختصاص اللفظ بالمعنی یا قائلند که وضع عبارت است از تعهد به استعمال لفظ در این معنا، که وجهی ندارد که تبادر کشف بکند از وضع. وضع فعل واضع است در حالی که تبادر معلول آن ملازمه ذهنیه است و آن قرن أکید است در ذهن شخص بین لفظ و معنا. چه واضع جعل کرده باشد این لفظ را برای این معنا یا جعل نکرده باشد. من مهم این است که در ذهنم اگر ملازمه ذهنیه بود بین لفظ و معنا این منشأ تبادر می‌‌شود".

این فرمایش عجیب است. حالا ما وضع را قرن أکید ندانیم، درست است تبادر منشأش قرن أکید است یعنی ملازمه ذهنیه در ذهن من بین این لفظ و معنا به حیث که هرگاه این لفظ را تصور کنم اینم معنا به ذهنم خطور می‌‌کند این منشأ تبادر است و لکن این ملازمه ذهنیه و این قرن أکید منشأش چیست؟ قطعا کشف نمی‌کند این تبادر از وضع تعیینی و لکن بالاخره وضع یا تعیینی است یا تعینی. این ملازمه ذهنیه و قرن أکید در ذهن من بین این لفظ ماء و این معنای آب بالاخره یا معلول وضع تعیینی است بای معنی فُسّر یا معلول وضع تعینی است کشف می‌‌کند از جامع وضع، معلوم است که از خصوص وضع تعیینی کشف نمی‌کند. جامع بین وضع تعیینی و تعینی را هر چه بدانیم. بالاخره او منشأ شده که این ملازمه بین لفظ و معنا در ذهن من شکل بگیرد. مگر می‌‌تواند منشأ آخری داشته باشد. بله، ممکن است در خانواده ما از بس استعمال کردند لفظ را در این معنای غیر حقیقی در ذهن من ملازمه ذهنیه شکل گرفت بین لفظ و این معنای غیر حقیقی ولی این شبهه بناء بر نظر خود آقای صدر هم پیش می‌اید. باید استقراء کنم ببنیم آیا ریشه این تبادر من در تربیت خانوادگی نیست؟ اگر ریشه آن در تربیت خانوادگی من است که پدر من مادر من اینقدر این لفظ را در این معنای غیر حقیقی استعمال کردند که دیگر در ضمیر ناخودآگاه من نقش بست، اگر این‌طور باشد این علامت وضع در عرف عام نیست. ولی اگر مطمئنم که من هیچ فرقی با بقیه مردم ندارم، این معنا از لفظ به ذهنم تبادر می‌‌کند، ‌خب این یا معلول وضع تعیینی است یا وضع تعینی چطور کشف نکند از جامع وضع؟

بله، کسانی که می‌‌گویند تنها قرن أکید وضع نیست، مثلا آقای سیستانی فرمودند ممکن است قرن أکید باشد بین لفظ و معنا، ‌لفظ سبب خطور یک معنا به ذهن بشود ولی هنوز علقه وضعیه شکل نگرفته بین این لفظ و این معنا، ‌باید به حدی برسد که ما این لفظ را فانی در معنا ببینیم هوهویت تصوریه پیدا کند با آن معنا، باید ما در تبادر این را لحاظ کنیم. باید معنا از این لفظ به نحوی تبادر کند که ما این لفظ را به حسب مرتکزمان متحد بدانیم با این معنا تصورا.

یا خود ما گفتیم گاهی یک شخص معروفی یک لفظ مهملی از او صادر می‌‌شود، پخش می‌‌شود در بین مردم که این آقا در ضمن سخنرانی این لفظ مهمل از زبانش صادر شد، به جایی این‌که بگوید زید مدام گفت دیز، باز هم یادش نیامد گفت دیز، به جوری که تا بگویند دیز دیز ذهن ما منتقل می‌‌شود به آن آقا این قرن أکید می‌‌شود، ‌الان بگویند دیز دیز مردم منتقل می‌‌شود ذهن‌شان به آن آقا که این لفظ مهمل از زبانش صادر شد و معروف شد به آن ولی این‌که وضع نیست. دیز دیز سبب انتقال ذهن ما به آن شخص می‌‌شود ولی این لفظ که علم آن شخص نیست و لذا وضع بر آن شخص نشده. وضع این است که به حدی برسد که عرف به ارتکازش قالب و مبرز یک معنایی ببیند. بله در تبادر باید این را لحاظ کنیم. صرف این‌که این لفظ را تصور می‌‌کنیم سبب انتقال ذهن ما به یک معنا می‌‌شود کشف از علقه وضعیه نخواهد کرد چون یک قیدی زدیم گفتیم به حیث صادر اللفظ قالبا و مبرزا للمعنی عرفا. ما به ارتکازمان می‌‌توانیم این را بفهمیم، می‌‌توانیم بفهمیم وقتی می‌‌گویند ماء این لفظ به ارتکاز ما قالب و مبرز این معنا هست نه معنای آتش. پس این‌که در بحوث گفتند بناء بر مسلک ما که مسلک قرن أکید است در تفسیر وضع تبادر علامت حقیقت است و الا بناء بر مسلک دیگرآن‌که وضع اعتبار است، ‌اعتبار اللفظ علامة للمعنی است تبادر معلول ملازمه در ذهن ما هست کشف نمی‌کند از جعل واضع، ‌نخیر این اشکال درست نیست.

[سؤال: ... جواب:] بالاخره حرف این است که و لو مسلک تعهد می‌‌گوید وضع قرن أکید نیست اما بالاخره وقتی که واضع متعهد شد به استعمال لفظ ماء در معنای آب، و این منتشر شد بین مردم، این سبب تحقق ملازمه ذهنیه می‌‌شود، ‌این سبب تحقق قرن أکید است منکر وضع قرن أکید است ولی قبول دارد که قرن أکید و ملازمه ذهنیه معلول وضع است نتیجه وضع است. بالاخره تعهد در عرف عام سبب شکل‌گیری ملازمه ذهنیه می‌‌شود بین لفظ و معنا پس ملازمه ذهنیه بین لفظ و معنا معلول تعهد در عرف عام است. ما از تبادر ملازمه ذهنیه بین لفظ و معنا را کشف می‌‌کنیم، ‌از ملازمه ذهنیه بین لفظ و معنا کشف می‌‌کنیم تحقق وضع در عرف عام را و لو وضع را مسلک تعهد بدانیم. این‌که مهم نیست.

علامت دوم علامت صحت حمل بود. ما گاهی تبادر مشکل‌مان را حل نمی‌کند. حدود معنا را نمی‌توانیم دقیق با تبادر تشخیص بدهیم. مثلا به ما می‌‌گویند ماء آب به ذهن ما تبادر می‌‌کند. اما برای این‌که بفهمیم این سیلی که بخاطر مخلوط شدن با خاک رنگش تغییر کرده، آب‌گل است یا آب است؟ به ما بگویند از تبادر کمک بگیر ما متحیر می‌‌شویم. و لذا برای تشخیص حدود معنای آب باید از راه صحت حمل یا عدم صحت سلب پیش بیاییم بگوییم این آب می‌‌بینیم وجدان‌مان قبول می‌‌کند می‌‌گوییم این آب نیست وجدان‌مان قبول نمی‌کند. آب را بما له من المعنی المرتکز فی الاذهان می‌‌بینیم حمل کنیم بر این سیل وجدان ما و مرتکز ما صحیح می‌‌داند این علامت حقیقت است.

اشکال‌هایی که به علامیت صحت حمل گرفته بودند:

اشکال اول از مرحوم آقای خوئی بود. فرمود: شما همین مثال آب، صحت حمل بر این سیل بستگی دارد که معنای ملحوظ‌تان از آب چی باشد. اگر معنای ملحوظ‌تان از آب آب زلال است، خب حمل صحیح نیست، یک لیوان از این آب برو بردار ببر پیش مهمان مهمان حاضر نیست بخورد پر از گل است. اگر مقصودتان از آب اعم از آب زلال و آب گل‌آلود است صدق می‌‌کند بر این. بستگی دارد شما چه معنایی را از لفظ اراده کنید.

جواب دادیم. گفتیم ما از آب همان معنای مرتکز در ذهن را اراده می‌‌کنیم. برای این‌که بفهمیم حمل صحیح است یا صحیح نیست بر این سیل، ما به لفظ آب بما له من المعنی المرتکز فی الذهن حساب می‌‌کنیم می‌‌گوییم این آب است وقتی دیدیم حمل صحیح بود می‌‌فهمیم معنای آب شامل این سیل هم می‌‌شود.

اشکال دوم این بود که گفته شده است شما صحت حمل اولی را می‌‌گویید یا صحت حمل شایع صناعی را می‌‌گویید هر کدام را بگویید ایراد دارد. اگر حمل اولی را می‌‌گویید دو تا ایراد دارد:

ایراد اول: حمل اولی همان‌طور که احتیاج دارد به اتحاد بین موضوع و محمول احتیاج دارد به یک تغایر بین این دو، می‌‌گویید الانسان حیوان ناطق، حمل اولی است و لکن در عین حالی که مفهوم انسان با مفهوم حیوان ناطق اتحاد مایی دارد تغایر مایی هم باید داشته باشد. و الا معنا ندارد ما هیچ تغایری اگر نبود بین موضوع و محمول حمل اولی بکنیم بگوییم الانسان انسان، پس صحت حمل اولی نیاز دارد به یک تغایر بین موضوع و محمول. چطور می‌‌خواهید کشف کنید که معنای موضوع همان معنای محمول است صددرصد؟ در حالی که ما در حمل اولی هم نیاز داریم به یک تغایر بین موضوع و محمول.

این اشکال جواب دارد. جوابش این است که یکفی فی التغایر تغایر لفظ دال بر این‌ها. الانسان بشر، الجلوس قعود، معنای جلوس و قعود یکی است، معنای انسان و بشر یکی است، ‌یکفی فی التغایر بینهما این‌که در موضوع معنا مدلول لفظ انسان است و معنا در محمول مدلول لفظ بشر است. همین مقدار تغایر کافی است. شما می‌‌گویید بین موضوع و محمول در حمل اولی هم باید تغایر باشد همین مقدار تغایر کافی است که موضوع مدلول لفظ انسان است محمول مدلول لفظ بشر است و لو معنای این دو ذاتا یکی است.

علاوه چی را اصل مسلم می‌‌گیرید؟ الانسان انسان چه اشکال دارد؟ توضیحات واضحات است قبول اما غلط است؟ خب انسان انسان دیگر. انسان انسان هست یا نیست؟ خب انسان است، مفهوم انسان مفهوم انسان است. مگر دروغ می‌‌گوییم؟ منتها توضیح واضحات است، لغو است گفتنش غلط نیست. پس جواب این است که هیچ احتیاج به تغایر بین موضوع و محمول در حمل اولی نداریم و بر فرض هم نیاز باشد یکفی در تغایر بین این دو که لفظ دال بر این دو فرق می‌‌کند.

اشکال دوم بر این حمل اولی دقیق‌تر هست. محقق عراقی فرموده. فرموده: ما نمی‌گوییم لازم است در صحت حمل اولی به تغایر بین موضوع و محمول اما امکان تغایر که هست. غلط نیست حمل اولی در جایی که ذات معنا یکی است اما اختلاف دارند به اجمال و تفصیل. الانسان حیوان ناطق حمل اولی نیست؟ قطعا هست، و لکن این حمل اولی صحیح است با این‌که معنای انسان بالتفصیل غیر از معنای حیوان ناطق است معنای انسان یک معنای مجمل است معنای حیوان ناطق یک معنای مفصل است. پس حمل اولی کشف نمی‌کند از وحدت معنای موضوع و محمول؛ شاید بین این‌ها تغایر باشد در حدود معنا.

جواب این است که باشد، ما می‌‌خواهیم وحدت ذاتیه معنا را بفهمیم. ما که نمی‌خواهیم وحدت کامله بین معنای موضوع و محمول را بفهمیم می‌‌خواهیم وحدت بین ذات این دو معنا را بفهمیم، الانسان حیوان ناطق وحدت در ذات معنا دارند همین بس است برای ما. ما که نمی‌خواهیم بگوییم هیچ اختلافی نیست بین این دو. ما می‌‌خواهیم بگوییم الجلوس قعود وحدت دارد در ذات معنا جلوس و قعود. حالا اختلاف داشته باشند به اجمال و تفصیل داشته باشند، ما چه کار داریم.

پس حمل اولی که بگوییم این مفهوم این مفهوم است، مفهوم انسان مفهوم حیوان ناطق است، ‌مفهوم جلوس مفهوم قعود است، علامت حقیقت است به این معنا که ذات معنا را کشف می‌‌کنیم و لو حدود آن را تشخیص ندهیم. پس چرا نمی‌توانیم بگوییم الانسان حجر می‌‌فهمیم مفهوم انسان با مفهوم حجر تباین دارد. ما ذات معنای انسان را فهمیدیم با ذات معنای حیوان ناطق یکی است و لو اختلاف‌شان به اجمال و تفصیل باشد. پس علامیت حمل اولی بی‌اشکال شد.

[سؤال: ... جواب:] ما همین مقدار می‌‌خواهیم کشف کنیم که ذات معنای انسان با ذات معنای حیوان ناطق یکی است و لو به اجمال و تفصیل. ما از اول قانع بودیم شما ما را متوقع بار می‌‌آورید. ما می‌‌گوییم ذات معنا را کشف می‌‌کنیم با حمل اولی. ... بله ذات معنای انسان را فهمیدیم معنای حقیقی لفظ انسان است اما همان معنای حیوان ناطق است بالتفصیل‌؟ معنای انسان معنای حیوان ناطق باشد بالتفصیل نمی‌فهمیم، خب نفهمیم.

و اما اشکال در علامیت حمل شایع:

محقق عراقی فرموده: ملاک حمل شایع اتحاد وجودی است نه اتحاد مفهومی. شما می‌‌گویید الضاحک متعجب، صحیح است اتحاد وجودی دارد ضاحک مصداق متعجب است. اما شما می‌‌خواهید کشف کنید معنای ضاحک را با این؟ چه جور می‌‌خواهید کشف کنید؟ با صحت حمل شایع صانعی که نمی‌شود کشف کرد و پرده برداشت از معنای مجمل یک لفظ. شما معنای ضاحک را نمی‌دانید اما صحیح می‌‌دانید الضاحک متعجب بعد می‌‌خواهید معنای ضاحک را بفهمید؟ الناطق حیوان حمل شایع صناعی است و صحیح است بعد می‌‌خواهید بفهمید مفهوم ناطق چیست؟ قطعا در مفهوم ناطق که فصل است جنس اخذ نشده است، در مفهوم فصل که جنس اخذ نمی‌شود، پس مفهوم ناطق را نتوانستید کشف کنید.

جواب این است: ما همین اتحاد وجودی بس‌مان است. ما می‌‌خواهیم کشف کنیم با صحت حمل شایع صناعی که احکامی که بر محمول بار شده منطبق بر این موضوع هم هست. هذا ماء بعد می‌‌خواهیم با او وضوء بگیریم. اشاره می‌‌کنیم به سیل می‌‌گوییم هذا ماء، ‌بعد می‌‌بینیم صحت حمل دارد بعد می‌‌رویم با آن لباس متنجس را می‌‌شوریم. مگر ما دنبال چی بودیم؟ ما در صحت حمل شایع صناعی اثبات کردیم که مفهوم آن محمول وضع شده است آن محمول بر یک مفهومی که صادق است بر این موضوع خارجا و احکامی که بر آن محمول بار شده شامل این موضوع هم می‌‌شود. تمام شد و رفت.

گاهی هم می‌‌شود معنا را می‌‌شود بفهمید. چطور؟ شما مثلا معنای صعید را نمی‌دانید که آیا مطلق وجه الارض است یا خصوص تراب. می‌‌آیید می‌‌گویید الحجر صعید می‌‌بینید صحت حمل دارد. ما که فارس‌زبانیم اصلا از صعید چیزی نمی‌فهمد، حالا آن عرب زبانی که معنای مرتکزی دارد زا صعید، آن هم عرب قدیم که این لفظ را تکرار می‌‌کردند یک معنای مرتکزی از صعید در ذهنش هست وقتی می‌‌گوید الحجر صعید در ذهنش می‌اید بلی الحجر صعید، با این صحت حمل شایع صناعی کشف می‌‌کند مفهوم صعید آن مفهوم مطلق وجه الارض است اگر مفهوم صعید خصوص تراب بود صحت حمل شایع صناعی بر حجر نداشت. کشف مفهوم هم کرد. با صحت حمل صعید بر حجر کشف کرد که معنای صعید خصوص تراب نیست. اگر خصوص تراب نباشد، بدیلش مطلق وجه الارض است. آن را می‌‌دانیم چون دو تا معنا ذکر شده برای صعید التراب مطلق وجه الارض، بعد آمدیم دیدیم الحجر صعید به حمل شایع صناعی صحیح است، کشف می‌‌کنیم پس موضوع‌له مطلق وجه الارض است معنای صعید را هم فهمیدیم. مشکلی نداریم.

ما اولا توقع‌مان زیاد نیست در این دنیا. همین که بفهمیم این موضوع مصداق این محمول است بس‌مان است، احکام محمول را بر او بار می‌‌کنیم. بفهمیم این سیل آب است دیگه نمی‌آییم بگوییم اگر در گلپایگان یک موشی در رودخانه مرده بود کل این رودخانه تا آن دریاچه نمک قم نجس شده است آب مضاف است که مشهور همین را می‌‌گویند که البته امروز خیلی‌ها قبول نکنند، بگویند ما همچون دلیلی نداریم ماء مضاف کثیر جدا متنجس می‌‌شود، ‌ولی بهرحال مشهور این را گفتند شما می‌‌خواهید خیال‌تان راحت بشود می‌‌گویید هذا ماء، مگر آب چیست؟ احکام آب را بر او بار می‌‌کنید که اذا بلغ الماء‌قدر کر لاینجسه شیء. علاوه بر این‌که گاهی با صبر و تقسیم هم معنای موضوع‌له را می‌‌توانیم با همین صحت حمل شایع صناعی بدست بیاوریم.

و لذا به نظر ما هیچ اشکالی ندارد و انکار علامیت صحت حمل که در کلام محقق عراقی هست درست نیست.

در مقابل صحت حمل هم گاهی تعبیر می‌‌کنند صحت سلب. صحت سلب علامت عدم الحقیقة است. پس صحت حمل و عدم صحت سلب علامت حقیقت است. هذا ماء صحیح است در این سیل هذا لیس بماء صحیح نیست در این سیل، این علامت حقیقت است. کما این‌که عدم صحت حمل و یا صحت سلب که صحیح باشد سلب یک لفظ از یک معنا علامت عدم حقیقت است. و علامت مجاز می‌‌تواند باشد. یا علامت غلط بودن استعمال می‌‌تواند باشد.

سومین علامت اطراد است. علامت حقیقت اطراد است. معنای مختلفی برای اطرا ذکر کردند. ما دو معنایش را ذکر می‌‌کنیم که امروز می‌‌گوییم و خودمان قبول داریم. معنای دوم که محقق ایروانی فرموده می‌‌گذاریم جلسه بعد. به نظر ما اطراد که علامت حقیقت است عبارت از تکرر استعمال لفظ در یک معنا بدون قرینه. کثرث استعمال لفظ در یک معنا بدون قرینه سبب علم می‌‌شود که این معنای حقیقی است. شما وارد یک شهری می‌‌شوید، از ایران می‌‌روید وارد حوزه نجف شدید، یک کلمه عربی هم بلد نیستید، می‌‌روند شیر بخرند می‌‌گویند هذا الحلیب اشکد، ‌یک روز دو روز علم پیدا می‌‌کنید که حلیب معنای موضوع‌لهش شیر است شما هم روز اول رفتید سرشیر می‌‌خواستید گفتید رأس الاسد به شما خندیدند، دیگه پشیمان می‌‌شوید عربی حرف بزنید. اطراد استعمال یعنی شیوع استعمال یک لفظ در یک معنا بدون قرینه علامت حقیقت است. و اصلا راه تعلم لغت‌های اجنبیه همین است. و الا شما که با تبادر نمی‌توانید لغت یاد بگیرید، تبادر برای لغت مادری است کشف کنی معنای حقیقی چیست. اطراد سبب تعلم لغات اجنبیه است. که به نظر ما درست هم هست.

تامل بفرمایید انشاءالله تا فردا.